

به نام خدا

کاری از: صدرا
ادفمی

آن چه ما درباره ی زندگی و فعالیت های علمی
وفلسفی ابو علی سینا می دانیم در مقایسه با
اطلاعا تمان درباره سر گذشت دیگر دانشمندان ایرانی
- اسلامی بسیار بیشتر به نظر می رسد. شاید دلیل
این امر وجود زندگینامه ی معتبر او باشد که به مدد ابو
عبید جوز جانی شاگرد وفا دارش گرد آوری شده
است. این زند گینامه دو بخش را شامل می شود.
بخش نخست آن به قلم خود ابن سینا و بخش دیگر
نوشته ی جوزجانی است. البته وقتی به بررسی آن
چه دیگران درباره ی این دانشمند گفته یا نوشته اند
می پردازیم در می یابیم که سرگذشت او نیز مانند
سر گذشت بیشتر بزرگان مشرق زمین به افسانه
آمیخته است به طوری که در پاره ای از روایات نمی
توان واقعیت را از خیال پردازی های دوست داران وی
باز شناخت.



تمام جهانیان شیخ الرئیس را بزرگ ترین فیلسوف مشایبی ایران می دانند و او را به هوشی سرشار ونبوغی مثال زدنی می شناسند وی بر بیشتر علوم زمان خویش کا ملا مسلط و در آن ها صاحب نظر بود. تبحر و خلاقیت طبی ابن سینا با توجه به عصری که در آن زندگی می کرد سحر آمیز و مسیحیایی به نظر می رسد و شاید همین امر مهم ترین سبب داستانسرایبی های مردم آن زمانه در باره ی اوست. در اروپای قرون وسطا بو علی را شخصیتی بسیار بزرگ و جایگاه علمی و فلسفی او را دست نیافتنی به حساب می آورند. از نظر عالمان مسیحی آن دوره ابن سینا و چند تن دیگر از دانشمندان مسلمان قطب ها و ابر مردان تمدن بزرگ اسلامی و اغلب مروج افکار کفر آمیز بودند. جالب است بدانیم که کتاب های این گروه از بزرگان شرق در کتابخانه های در بسته ی کلیسا های قرون وسطا حفظ و نگهداری می شد و خواندن و درک این کتب جز برای کشیشان و دانشمندان وابسته به کلیسا تقریبا غیر ممکن بود.

ابو علی سینا هیچ گاه ازدواج نکرد و بیشتر عمر خود را در سفر گذراند. او گاه ملازم حکام و از مزایای دوستی آنان برخوردار بود و گاه از آنان میگریخت. به این ترتیب هیچ وقت نتوانست کاملاً از سیاست و سیاستمداران دور باشد. البته شاید هدفش از همراه شدن های دوره ای با صاحبان زر و زور کسب امکانات مادی و فراغت بیشتر برای پیگیری تفکرات و تحقیقاتش بود. ولی در هر صورت موفق نشد که آرامش و سلامتیش را از گزند دوستی و دشمنی اهل حکومت حفظ کند و پس از سالها تحمل رنج سفر و سختی در ۵۸ سالگی بر اثر بیماری قولنج درگذشت هر چند که خود بارها و بارها بیماران مبتلا به این درد را درمان کرده بود.

زندگی ابن سینا

ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا در حدود سال ۳۷۰ هجری قمری در بخارا چشم به جهان گشود. او در خردسالی به آموختن قرآن و ادبیات پرداخت. به طوری که در ده سالگی تمام قرآن را از برداشت و آموخته های ادبیش مایه ی تعجب دیگران بود. پدر بوعلی او را برای آموختن حساب هندی به نزد سبزی فروشی به نام محمود مساحی فرستاد و ابن سینا از وی این فن را فرا گرفت. سپس به آموختن فقه پرداخت. وقتی ابو عبدالله ناتلی - که فلسفه می دانست - به بخارا آمد پدر بوعلی او را در خانه ی خویش جای داد. در این فرصت ابن سینا نزد ناتلی فلسفه می خواند. هوش و استعداد ابوعلی سینا در فلسفه و نکات تازه ای که کشف می کرد سبب شگفتی بسیار استادش می شد.

بوعلی بخش های ساده ی منطق را نزد ناتلی آموخت ولی متوجه شد که او مباحث دقیق و عمیق این دانش را به خوبی نمی داند. بنابراین به تنهایی کتاب های منطق ارسطو و شرح هایی را که دیگران بر آن ها نوشته بودند خواند و در این علم چیره دست شد. هندسه را نیز ابتدا پیش ناتلی خواند و بعد مطالعه ی آن را خودش ادامه داد. در این هنگام ناتلی بخارا را ترک کرد و ابن سینا به خواندن و آموختن درباره ی طبیعیات و الهیات پرداخت تا به گفته ی خودش درهای دانش به رویش گشوده شد. سپس به مطالعه و تحقیق در علم طب روی آورد و در مدت کوتاهی پزشکی ماهر شد. وی در آن زمان فقط ۱۶ سال داشت. او کمتر شبی را کامل می خوابید و تمام روز هم سرگرم خواندن و یادگیری بود. هر گاه احساس می کرد که از درک مسأله ای عاجز است به مسجد می رفت و نماز می خواند و به یاری خداوند ابهام او برطرف می شد. حتی در خواب هم به مسائلی که در بیداری برایش مطرح بود فکر می کرد و گاه می توانست در عالم خواب جوابی برای آنها بیابد. ابن سینا ی ۱۸ ساله در حالی که در منطق-طبیعیات- ریاضیات و ... تبحر داشت کتاب ((مابعدالطبیعه ی)) (متافیزیک) ارسطو را مطالعه کرد ولی مفهوم و مقصود آن را در نیافت. وی به قول خودش ۴۰ بار کتاب مذکور را خواند. به طوری که تمام متن آن را حفظ شد.

ولی محتوای آن همچنان مبهم به نظر میرسید و بوعلی تقریباً از فهم آن ناامید بود. تا اینکه روزی در بازار کتاب فروشان مردی با اصرار کتابی را به قیمت ارزانی به او فروخت. ابن سینا که کتاب را با تردید خریده بود متوجه شد که آن کتاب درباره‌ی اغراض ((مابعد الطبیعه)) به قلم ابو نصر فارابی است و پس از خواندنش مفهوم ((مابعد الطبیعه ی)) ارسطو را به درستی درک کرد. در آن زمان نوح بن منصور - فرمانروای بخارا - بیمار شد و پزشکان از درمان او عاجز ماندند. به همین دلیل از شاه خواستند که شیخ الرئیس را که در آن زمان پزشک مشهوری بود به حضور بطلبند. بنابراین بوعلی نوح بن منصور را معاینه و در درمان او به دیگر پزشکان کمک کرد و پس از آن به شمار ملازمان و نزدیکان شاه پیوست. نوح بن منصور سامانی کتابخانه‌ی بسیار بزرگ و معروفی داشت که در آن کتاب‌های متنوعی در علوم و فنون گوناگون یافت می‌شد. نام تعداد زیادی از آن کتاب‌ها را کسی نشنیده بود. البته پس از مدتی کتابخانه‌ی یاد شده آتش گرفت و همه‌ی کتاب‌های آن سوخت. دشمنان ابن سینا می‌گفتند که خود وی عمداً کتابخانه را به آتش کشیده است تا دیگران نتوانند کتاب‌ها را بخوانند.

وقتی بو علی به ۲۲ سالگی رسید پدرش فوت شد. در آن زمان نوح بن منصور نیز در گذشت و جانشینش عبدالملک دوم بر مسند حکومت بود. ظاهراً ابن سینا در دستگاه این پادشاه مسئولیتی دولتی بر عهده داشت و جزو درباریان به حساب می آمد. دیری نپایید که ایلک خان نصر قراخانی به بخارا هجوم آورد و آن جا را تصرف کرد. عبد الملک بن نوح که آخرین فرمانروای سامانی بود به بند کشیده شد و بوعلی ناچار از بخارا گریخت. او در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری در جامه ی فقیهان از بخارا به گرگانج در شمال غربی خوارزم رفت و در آنجا به خدمت علی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه رسید. در گرگانج حقوق ماهیانه ای برای ابن سینا مقرر شد. البته پس از مدتی گرگانج را نیز ترک کرد. وی در زندگینامه اش از دلیل این هجرت سخنی به میان نیاورده است اما در ((چهار مقاله ی)) نظامی عروضی سمرقندی (که بین سال های ۵۵۱ تا ۵۵۲ هجری قمری تألیف شده است) داستانی به چشم می خورد که قراین و شواهد حاکی از درستی آن است و می توان به کمک آن انگیزه ی بوعلی را از ترک گرگانج دریافت. نظامی عروضی می نویسد که علی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه و وزیرش ابو الحسن احمد بن محمد سهیلی مردانی حکیم و فاضل و دانش دوست بودند و چندین دانشمند و حکیم از جمله ابو علی سینا - ابوریحان بیرونی - ابو سهل مسیحی - ابوالخیر خمار و ابو نصر عراق را در دربار خود گرد آورده بودند.

ابو نصر عراق ریاضیدانی بر جسته بود و ابوریحان بیرونی ستاره شناسی نام آور و ابو الخیر خمار نیز پزشکی حاذق ابن سینا و ابو سهل مسیحی نیز هر دو حکیم و فیلسوف بودند. به نوشته ی مولف ((چهار مقاله)) سلطان محمود غزنوی که از حضور این دانشمندان در دربار خوارزمشاه با خبر بود نامه ای به او نوشت و امر کرد که آنان را به بارگاه محمود فرستد. علی بن مأمون فرستاده ی محمود غزنوی را به گرمی پذیرفت و پیش از آن که او را بار دهد اسباب استراحت او را فراهم ساخت و شب هنگام نامه ی محمود را برای حکیمان دربارش خواند و یاد آور شد که او از قدرت محمود بیمناک است و نمی تواند با وی از در مخالفت در آید. از این رو حکیمان را به چاره جویی در کار خویش فرا خواند. ابو نصر و ابو الخیر و ابوریحان که اخباری از گشاده دستی و ثروت سلطان محمود شنیده بودند اظهار تمایل کردند که به دربار محمود روند اما ابن سینا و ابو سهل مسیحی تمایلی به رفتن به بارگاه محمود نداشتند. نظامی عروضی از دلیل این دو دانشمند برای خود داری از قبول دعوت محمود غزنوی سخنی به میان نیاورده است اما می توان احتمال داد که اختلاف مذهب این دو حکیم با سلطان محمود و نیز اختلاف مشرب آنان با شاه درباره ی فلسفه منشأبیم آنان از محمود بوده باشد. محمود غزنوی سنی مذهبی متعصب و تابع دربار خلفای بغداد بود و با پیروان دیگر مذاهب برخورد دوستانه ای نداشت.

از این رو ابو سهل مسیحی و ابن سینا شیعه اطمینانی به استقبال گرم محمود از خود نداشتند. از سویی محمود شدیداً منکر فیلسوفان بود و تمایلی به رونق فلسفه نداشت. نویسندگی «چهار مقاله» در ادامه‌ی داستان می‌نویسد که خوارزمشاه به بوعلی و ابو سهل توصیه کرد شبانگاه راه سفر پیش گیرند و از دسترس فرستاده‌ی محمود دور شوند. آنان نیز چنین کردند. روز بعد علی بن مأمون فرستاده‌ی محمود را بار داد و او نیز خواسته‌ی سلطان را رسماً به خوارزمشاه ابلاغ کرد. علی بن مأمون ابو ریحان و ابو نصر و ابو الخیر را با فرستاده‌ی محمود غزنوی همراه ساخت و گفت که ابو علی و ابوسهل نزد او نیستند و از دربار او رفته‌اند. سلطان محمود پس از بازگشت فرستاده‌اش از ماجرا آگاه شد و دستور داد که ابو نصر عراق که نقاشی نیز می‌دانست تصویری از چهره‌ی ابن سینا بکشد و چهل نسخه از آن تهیه کردند و با فرستادگانی به اطراف قلمرو خود فرستاد تا هر جا ابن سینا را بیابند او را به سپاهیان محمود بسپارند. به نوشته‌ی نظامی عروضی ابو سهل مسیحی در این سفر جان باخت و بوعلی سفر خویش را ادامه داد. حتی اگر همه‌ی جزئیات ماجرای «چهار مقاله» نقل شده سند تاریخی تردیدناپذیری نداشته باشد کلیات این ماجرا پذیرفتنی به نظر می‌رسد.

ابن سینا و او ضاع سیاسی - اجتماعی و علمی عصر او

قرن چهارم و نیمه ی اول قرن پنجم هجری قمری مهم ترین دوره از ادوار تمدن اسلامی ایران است و باید آن را عصر طلایی این تمدن نامید. در این عصر ایرانیان حاصل کوشش های دو قرن خود را برای بازیافتن استقلال و بر خورداری از دستاورد های علمی و ادبی دیدند و شاهد ظهور حکیمان دانشمندان و ادیبان درجه ی اول و شکوفایی نثر و نظم فارسی بودند. اوج این درخشش در عهد دولت سامانی که بر ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و ری و گرگان فرمانروایی داشت پر تو افکند. آل زیار و آل بویه نیز در این عصر اقتدار فراوانی یافتند و به رونق فضای فرهنگی ایران کمک شایانی کردند. پادشاهان سامانی به زبان و ادبیات پارسی اهمیت زیادی می دادند و همه ی این خاندان علاقه ی شدیدی به زبان - شعر و نثر پارسی داشتند.

آنان شاعران پارسی زبان را گرامی می داشتند و مترجمان را به ترجمه ی کتاب های معتبری مانند ((سندباد نامه)) - ((کليله و دمنه)) - ((تاریخ طبری)) و ((تفسیر طبری)) تشویق می کردند. بیشتر بزرگان آل زیار مردمانی فاضل و دانش دوست بودند. شمس المعالی قابوس بن و شمگیر نویسنده و شاعری فاضل بود و دانشمندان وشاعران و ادیبان در دستگاه او از احترام فراوانی برخوردار بودند. نوه او عنصر المعالی کیکاووس خود از دانشمندان این خاندان به شمار می رود و کتاب ((قابوسنامه ی)) او از شهرتی فراوان برخوردار است. خدمات آل بویه نیز به فرهنگ وادبیات فارسی به هیچ وجه کم اهمیت نبوده است. در عصری که از آن سخن می گوئیم مراکز تحقیق و کتابخانه ها و مدارس وسعت شگفت انگیزی یافتند و حاکمان و خاندان های توانگر توجه فراوانی به دانشمندان نشان دادند. در فلسفه چهره ای چون فارابی در این عصر رخ نمود و ریاضیات و ستاره شناسی در این دوران به اعتلایی در خور رسید و بزرگانی چون ابوریحان بیرونی فرصت ظهور یافتند. در جهان پزشکی نیز نابغه ای چون محمدبن زکریای رازی در این دوران جلوه کرد. ابن سینا در اواخر دوران اقتدار سامانیان (یعنی در زمان حکومت نوح بن منصور سامانی) و در یکی از دوره های پر آشوب تاریخ ایران چشم به جهان گشود.

زادگاه او بخارا و نواحی مجاور آن با ظهور غزنویان دستخوش تغییرات سیاسی- اجتماعی وسیع و به قول فردوسی ((سرای پر از جنگ)) شد. از آن جایی که ابو علی سینا با کمک به درمان نوح بن منصور به جرگه ی ملازمان وی پیوسته بود و پس از مرگ آن حاکم در دربار جانشینش عبدالملک دوم مسیولیت و مقامی داشت. با فروپاشی دودمان سامانی و به بند کشیده شدن عبدالملک بن نوح ناگزیر از بخارا گریخت. بو علی در هنگام ترک زادگاهش حدود ۲۲ سال داشت. به این ترتیب او بقیه ی عمر را تقریباً در دربار های مختلف سلاطین آل بویه گذراند. ابن سینا را در آن دوره گاه در لباس طبابت و گاه بر مسند وزارت می بینیم بی آن که کوله بار سفرش را بر زمین گذاشته یا حتی برای چند روزی طعم آسایش را چشیده باشد. شاید طولانی ترین دوره ی فراغت نسبی ابو علی سینا چند سالی بود که در اصفهان در دربار علاءالدوله روزگار می گذراند. با حمله ی سلطان مسعود غزنوی به اصفهان و تصرف آن شهر سپاهیان وی به تاراج اموال علاءالدوله و بو علی پرداختند و کتاب های ابن سینا را سوزاندند. به این ترتیب آرامش مقطعی این دانشمند نیز برای همیشه از او سلب شد. البته ابو علی سینا هم چنان تا آخر عمر همراه و همسفر علاءالدوله بود و عاقبت نیز در سفری که با او به همدان رفت جان خود را از دست داد و در همان شهر به خاک سپرده شد.

پایان

خدا حافظ